

وقتی برنامه نویس شدیم

۴

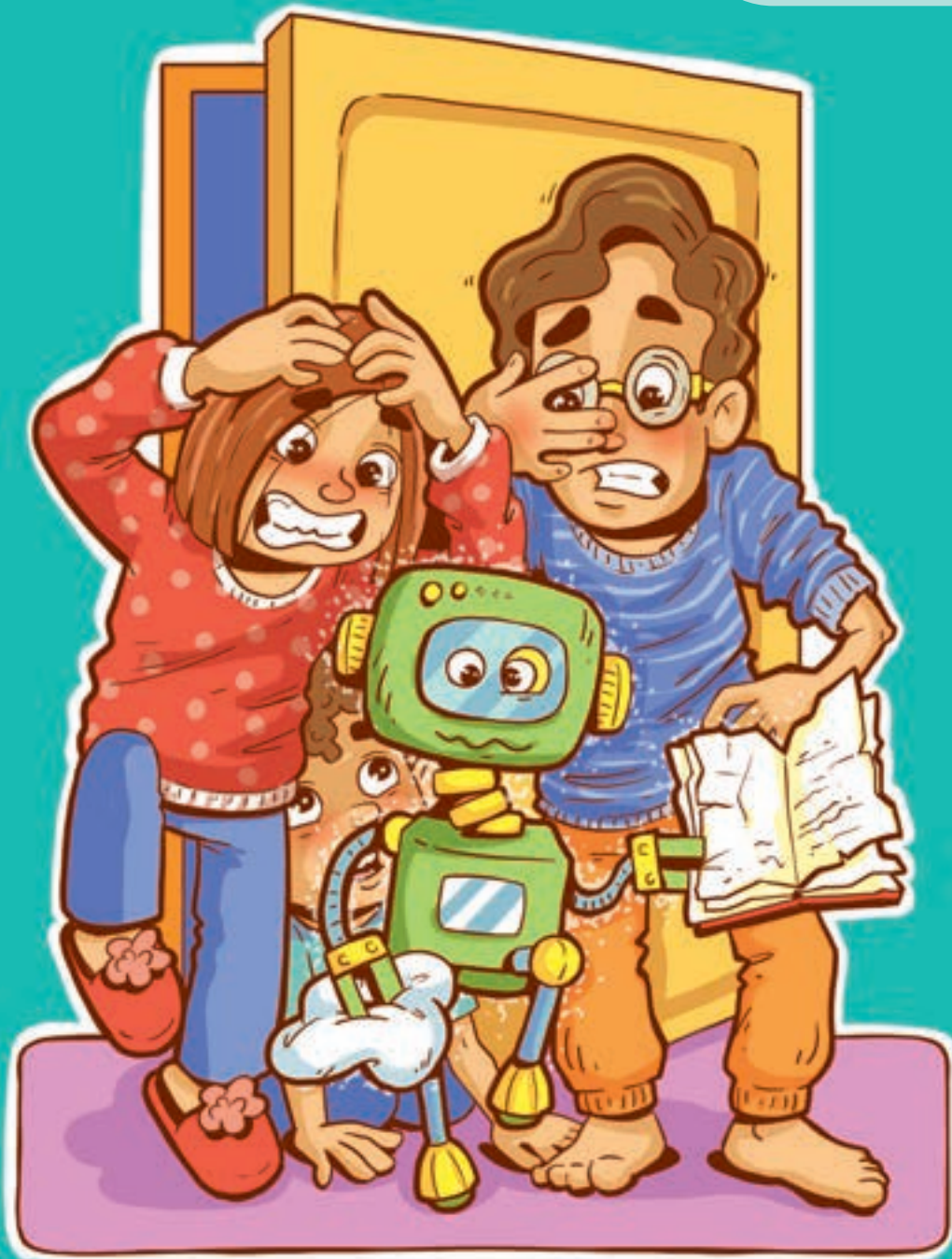
ماوربات خرابکار

۳۹۸

کوله یشت

ضمیمه روزنامه شهرآرا ویژه کودکان مشهد

چهارشنبه ۱۸ شهریور ۱۴۰۵



با نوشت افزار ایرانی تویک سرباز قهرمانی

بعد از نام و یاد خدای مهربان، سلام به همه ی شما دوستان شاد و پرانرژی که دلتان برای هم کلاسی ها و معلم هایتان و درس و مدرسه تنگ شده است و از همین حالا دارید برای دو هفته ی دیگر روزشماری می کنید.

امیدواریم حال و احوالتان عالی باشد و غمی در دل نداشته باشید. دوستان عزیز همان طور که می دانید با نزدیک تر شدن به شروع سال تحصیلی جدید همه ی خانواده هایی که فرزند دانش آموز دارند، به دنبال تهیه و آماده کردن لوازم تحریر و وسایل مناسب و مورد نیاز تحصیل هستند.

بچه ها مهر دارد می آید و حالا وقتش است که لوازم تحریرمان را بررسی کنیم. مداد و خودکارهایمان را امتحان کنیم که کدام یک قابل استفاده است. دستی به سر و روی کیف و کوله پشتی های قابل استفاده سال گذشته مان بکشیم و دفترهایی را که هنوز برگه های سفید دارند از لابه لای کتاب و دفترهای رنگارنگمان پیدا کنیم تا بدون استفاده فراموش نشوند.

راستی بچه ها تا یادم نرفته است این نکته را هم بگویم که شما به عنوان کسی که وطن و هم وطنان را دوست دارید، حتما لوازم تحریر ایرانی می خرید. مگر نه؟ بله ما لوازم تحریر ایرانی متنوع و باکیفیتی داریم.

سلامانه

طیبه ثابت

فهرست

ستاره ی دریایی ۱۱
سبب کال ۲۱
پروانه های قاشقی ۳۱
ما و ربات خرابکار ۴۱
ساندویچ مرغ خوش مزه ۶۱
خاندانی های خوب ۷۱
درخت خانوادگی ۸۱
با قدرت دانش پیروز می شویم ۱۰۱
چرا حباب صابون رنگین کمانی دیده می شود؟ ۱۲۱
آرام! فیلم را ببین ۱۴۱
تابستان در تور طاهرا ۱۶۱

صاحب امتیاز:
شهر داری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سرمدیر:
سید سجّاد طلوع هاشمی
دبیر منماتم:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله پشتی:
طیبه سادات ثابت
مدیر هنری:
سید هاشم دقیق
گرافیک و صفحه آرایی:
فاطمه سادات هوشیار امامی
ویراستار:
طیبه غلام رضایی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
پيام رسان روز نامه: ۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
نشانی: خیابان کوهسنگی
دفتر مرکزی: ۱۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵ ابتدای کوهسنگی
داخلی مستقیم کوله پشتی: ۲۷۸
توزیع و امور مشترکین: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲



زنگ ورزش

ستاره‌ی دریایی

سلام ورزشکاران دوست داشتنی. امیدوارم مثل همیشه سرزنده باشید. امروز می‌خواهیم یک حرکت فوق العاده برای تقویت عضلات شکمی انجام دهیم. ابتدا به پشت دراز بکشید و دست‌ها و پاها را باز کنید. به طوری که بدن در حالت ستاره باشد. حالا دست راست را به طور صاف و کشیده به سمت پای چپ ببرید. کمی گردن و کتف‌ها و سینه را از زمین بلند کنید تا عضلات شکم درگیر شود. دوباره به حالت قبل برگردید و برای دست چپ و پای راست همین حرکت را انجام دهید. برای هر سمت ۸ تا ۱۰ بار این حرکت را تکرار کنید. یادتان باشد حرکت را آرام انجام دهید تا دچار آسیب نشوید.





سیب کال



از بس ضعیف و ریزاست رنگ از لپش پریده باید کمی بماند شاید شود رسیده	من فکر می‌کنم که داداش خوش خیال است باید به او بگویم آن سیب سبز و کال است!	داداش سیب من را برداشت شاد و خندان او گفت می‌خورم زود یک گاز گنده از آن	بر روی میز دیدم یک سیب سبز خوشگل آن را برای بازی آهسته دادمش قل
---	---	--	--

تصویرگر: زهرا اقلانی



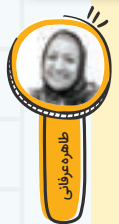


پروانه های قاشقی



سلام دوست کوچولوی من . در خانه ی همه ی ما قاشق یک بار مصرف پیدا می شود. امروز به شما می گویم قاشق های یک بار مصرف را بعد از استفاده دور نیندازید. شما با قاشق های یک بار مصرف می توانید پروانه های زیبایی درست کنید. ابتدا وسایل را آماده کنید. با کمک یک بزرگ تر سر قاشق ها را با احتیاط و آرام از دُم قاشق جدا کنید. حالا سر قاشق های جدا شده را به دلخواهتان رنگ کنید. اجازه دهید تا خشک شوند.

در این مرحله با ماژیک مشکی یا قلم مو دور و روی قاشق ها خط بکشید. اجازه دهید تا خشک شوند. سپس نوک مداد را رنگ سفید بزنید و دایره های کوچکی را بر سر قاشق ها بکشید. برای تنه ی پروانه ساقه ی قاشق را رنگ سفید و مشکی بزنید. بعد از خشک شدن کارها، بال های پروانه تان را به دو طرف تنه ی آماده بچسبانید. برای شاخک پروانه هم، دو شاخ یک اندازه و باریک درخت را رنگ مشکی بزنید و شاخک ها را به پروانه های قاشقی بچسبانید. آفرین چه کاردستی زیبایی درست کردید.



چی لازم داریم؟

قاشق های یک بار مصرف

قیچی

آبرنگ و قلم مو

ماژیک





وقتی برنامه نویس شدیم

ما و ربات خرابکار



راوی: پیمان

فهمید! اما چند ثانیه بعد، ربات با سرعتی عجیب شروع به کار کرد. یک طرف اتاق رفت و برگشت، دوباره دور خودش چرخید و چند بار به دیوار خورد. داد زدم: «ربات! اول گردگیری!» پروانه گفت: «نه! مشق من!» پوریا گفت: «لباس منو یادت نره!» من گفتم: «ربات باید اول خونه رو گردگیری کنه!» پروانه گفت: «نه! من زودتر گفتم مشق هامو بنویسه!» یک دفعه صدای تق بلندی از پذیرایی آمد.

همه ساکت شدیم. من و پروانه با عجله دویدیم بیرون و همان جا دهانمان باز ماند. ربات، لباس پوریا را گرفته بود و با چند تکه نخ به پرده دوخته بود. روی میز و در و دیوار هم پراز نوشته های مشق پروانه بود. الان هم داشت دفتر تکالیف پروانه را با دستمال و شیشه پاک کن می سایید. پروانه با تعجب گفت: «این دیگه چه جور مشق نوشته؟» من به اطراف به هم ریخته و شلوغ خانه نگاه کردم و گفتم: «این دیگه چه کابوسیه.» خدایا این که برنامه است پس بی برنامه گی چیه؟ همین طور که داشتم ناله می کردم و فریاد می زدم باید ربات را خاموش کنیم، چشمانم را باز کردم و از خواب بیدار شدم. چه خوب که صبح شده بود و همه ی این ها خواب بود. دویدم و همه چیز را برای مامان تعریف کردم. مامان خندید و گفت: «وای چه بامزه. پیمان جان، برنامه نویسی ای که شما دیشب بازی کردین با شغل برنامه نویسی فرق داره.» پرسیدم: «پس برنامه نویس ها به ربات ها نمی گن لباس اتوکن و خونه جاروکن؟»

مامان گفت: «نه عزیزم. برنامه نویسی یعنی نوشتن دستورکارهای منظم و جزء به جزء برای رایانه و دیگر وسایل دیجیتالی تا بتوانند کار مشخصی را انجام دهند.»

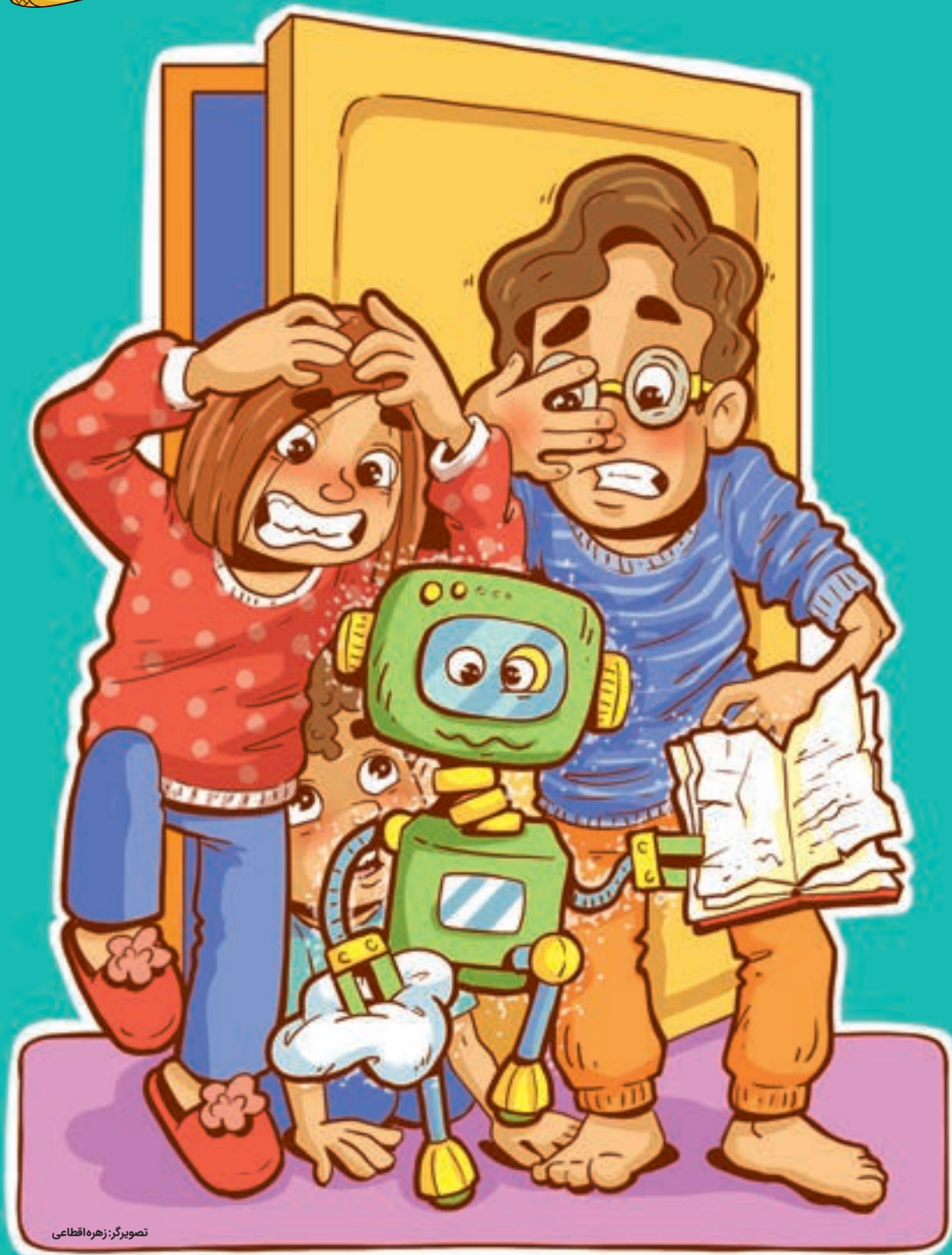
ظهر یک روز تابستانی، با مامان و پروانه و پوریا رفتیم خانه ی مادرجون. خاله مینو و بچه هایش و خاله مینا هم آنجا بودند. بوی ناهار از آشپزخانه می آمد و صدای خنده ی بزرگ ترها در خانه می پیچید. مادرجون و خاله ها مشغول آماده کردن ناهار شدند و ما بچه ها دور هم نشستیم تا اسم فامیل بازی کنیم.

نوبت حرف «ب» شد. من برای شغل نوشتن: «برنامه نویسی!» علی با تعجب گفت: «برنامه نویسی؟ مگه شغله؟» گفتم: «آره! خودم توی تلویزیون شنیدم آقاها گفت من یک برنامه نویس هستم!» فاطمه گفت: «بیاین یه بازی جدید کنیم! به جای اسم فامیل، برنامه نویسی بازی کنیم.» علی پرسید: «یعنی چی؟» فاطمه گفت: «یعنی برای فردا برنامه ریزی کنیم. هرکی بنویسه فردا می خواد چه کارایی انجام بده.»

همه قبول کردیم. هرکدام یک کاغذ جدید برداشتیم و شروع کردیم به نوشتن. من نوشتن: گردگیری خانه، ورزش کردن و خرید نان، پروانه نوشت: انجام دادن تکالیف، کمک کردن به مامان و آب دادن به گل ها. پوریا هم چند کار عجیب و غریب برای خودش نوشت. شب که به خانه برگشتیم، قبل از خواب، توی فکریاتی که دایی برایم خریده بود افتادم. چقدر زود فردا شد. همه خوشحال و سرگرم بودیم. قرار بود ربات اسباب بازی من اول خانه را گردگیری کند، اما پروانه هم دوید سراغش و گفت: «ربات! بیا مشق هامو بنویس!» پوریا هم از آن طرف داد زد: «نه! اول لباسای منو اتوکن!»

ربات چند بار دور خودش چرخید و گفت: «دستورها دریافت شد!» من با خوشحالی گفتم: «دیدین؟







ساندویچ مرغ خوش مزه



آن روز عصر قرار بود پیمان و پروانه با عموم محمود و بچه هایش به پارک بروند. مادر داشت برایشان ساندویچ درست می کرد. او سینه ی مرغ را آب پز کرد. بعد آن را با چنگال ریش ریش و مقداری نمک و فلفل به مرغ اضافه کرد. پروانه و پیمان نان ها را تکه تکه بریدند. مادر مرغ ها را روی نان گذاشت. بعد مقداری گوجه و خیارشور و کاهو روی آن گذاشت و ساندویچ ها را آماده کرد. پیمان و پروانه ساندویچ ها را داخل نایلون گذاشتند و آماده شدند تا عموم محمود برسد. آن روز به پیمان و پروانه خیلی خوش گذشت چون خیلی وقت بود که با بچه های عموم محمود بیرون نرفته بودند.

بچه ها هر وقت بیرون می روید از غذاهای خانگی استفاده کنید چون هم سالم و هم خوش مزه و مفید هستند.

چی لازم داریم؟

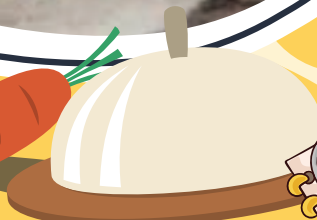
سینه مرغ: ۲۵۰ گرم

گوجه: ۳ عدد

خیارشور: به میزان دل خواه

کاهو: به میزان دل خواه

نمک و فلفل: به میزان لازم





۱۸ شهریور ۱۴۰۵
شماره ۲۹۸

خواندنی‌های خوب

معرفی کتاب



خوشه‌ی طلایی
افسانه موسوی گرمارودی
ناشر: به نشر ۱۴۰۲

هر کتاب، پنجره‌ای است رو به دنیایی تازه، پر از ماجرا و تجربه‌های جدید. پس دوست کتاب‌خوان من برای اینکه باز هم به دانش و تجربه‌هایت اضافه کنی، خواندن این دو کتاب خوب را به شما پیشنهاد می‌کنیم:

داستان درباره‌ی خوشه‌ی گندمی است که چند ماه صبر کرده تا دانه‌هایش برسند و به آسیاب بروند و نان شوند، ولی زمانی که از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند همه‌ی خوشه‌ها به آسیاب رفته‌اند و او جامانده است. بچه‌های عزیز به نظر شما این خوشه‌ی جامانده چه کار می‌کند؟ آیا خوشه‌ی طلایی تصمیم می‌گیرد خودش به آسیاب برود یا...؟ الان بهترین زمان برای مطالعه و سر درآوردن از بقیه‌ی ماجرای این خوشه‌ی گندم است.



هانیه وهابی



سبیل عمو
محمد رضا شمس
ناشر: نشر پیدایش ۱۴۰۱

«بچه که بودم چند تا آدم سیلو دوروبرم بودند که خیلی مهربان بودند. من از همان بچگی فکر می‌کردم که این سبیل آن‌هاست که باعث می‌شود آن‌ها مهربان باشند؛ برای همین قصه‌ی سبیل عمو را نوشتم تا از سبیل آدم‌های مهربان قدردانی کنم.» جملاتی که خواندید بخشی از صحبت نویسنده‌ی کتاب «سبیل عمو» است. این کتاب، داستان مردی آسیابان است که از داردنیا یک آسیاب قدیمی و خراب و یک سبیل بلند دارد. یک بار که عمو از خواب بیدار می‌شود متوجه چیز عجیبی در سبیل‌هایش می‌شود که سرنوشت و زندگی او را عوض می‌کند. خب بچه‌ها برای اینکه بقیه‌ی ماجرای سبیل عمو را بدانید، این کتاب را تهیه کنید و بخوانید و آن را برای دوستانتان تعریف کنید.

آسمان و
رازهایش را بشناسیم

دنیای بالای سرمان

بچه های عزیز حتما برای شما پیش آمده
است که وقتی به اطراف خود یا بالای سرتان نگاه
کنید، سؤال هایی رازآلود و عجیب درباره ستاره ها
و هرچه در آسمان وجود دارد در ذهنتان شکل بگیرد
که پاسخ آن ها را بلد نباشید و دوست داشته بدانید.
امروز می خواهیم به بعضی از سؤال های شما درباره آسمان پاسخ دهیم.



رنگ واقعی آسمان چیست؟

آسمان رنگ واحدی ندارد. در روز به دلیل پراکندگی نور
خورشید، آبی به نظر می رسد. در شب، رنگ واقعی خود جو به شکل
پدیده هواتاب (ترکیبی از سبز، زرد و قرمز) قابل مشاهده است که با
چشم غیر مسلح به صورت درخششی بسیار ضعیف دیده می شود.

پس چرا آسمان هنگام غروب قرمز می شود؟

هنگام غروب، نور خورشید باید از لایه بسیار
ضخیم تری از جو عبور کند تا به ما برسد. در این
مسیر طولانی، تقریباً همه نور آبی پراکنده و از مسیر
دید ما خارج می شود. در نتیجه، فقط رنگ های با
طول موج بلندتر مانند قرمز و نارنجی به چشم
ما می رسند.





۱۸ شهریور ۱۴۰۵
شماره ۲۹۸



چرا شکل ماه تغییر می‌کند؟

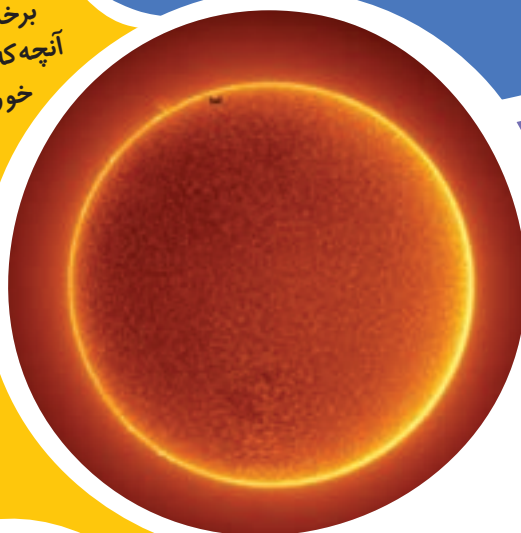
شکل واقعی کره ماه همیشه گرد است. ما فقط زمانی می‌توانیم ماه را ببینیم که خورشید آن را روشن کرده است. چون ماه همراه زمین دور خورشید می‌چرخد، همیشه سطح آن به یک شکل دیده نمی‌شود. گاهی به شکل هلال و گاهی قرص کامل آن را در آسمان می‌بینیم؛ اما وقتی که خورشید به آن طرف ماه می‌تابد که رو به زمین است، ماه در آسمان دیده نمی‌شود.

ستاره‌ها روزها کجا هستند؟

شب‌ها زمان پیدا شدن و دیده شدن نورهای زیبای آسمان است و روزها ما آن‌ها را نمی‌بینیم. به نظرتان ستاره‌ها روزها کجا می‌روند؟
بله، ستاره‌ها همیشه سر جایشان ثابت هستند و برخلاف سیاره‌ها که به دور خود و دور دیگر توده‌های آسمانی می‌چرخند، آن‌ها حرکت نمی‌کنند؛ اما چون نور خورشید خیلی شدید و زیاد است و خورشید کره زمین را روشن می‌کند و این نور نمی‌گذارد ما ستاره‌ها را ببینیم، هر غروب به محض اینکه نور خورشید کم می‌شود، ما دوباره ستاره‌ها را می‌بینیم.

چرا خورشید از یک طرف طلوع می‌کند
و از طرف دیگری غروب می‌کند؟

برخلاف آنچه که می‌بینیم،
خورشید در طول روز
از جایش تکان نمی‌خورد.
کره زمین با حرکت به دور
خودش شبیه حرکت فرفره
این طور نشان می‌دهد
که خورشید از یک طرف
طلوع و از طرف دیگر
غروب می‌کند.





یک دانش آموز موفق:

با قدرت دانش پیروز می شویم

«ما فرزندان ایران، باید با قدرت دانش و با همراهی هم، به جایی برسیم که بتوانیم همه تجهیزات را خودمان با بالاترین کیفیت، تولید کنیم و نام ایران را در اوج پیروزی همیشه سربلند نگه داریم.» آنچه خواندید نظر امیرعلی رحیمیان است که از پایه‌ی اول تا ششم دانش آموز دبستان امام رضا (ع) واحد ۲ بوده و امسال در آزمون ورودی مدارس استعدادهای درخشان پذیرفته شده است. او از سال‌های پیش دبستانی تا کنون در رشته‌های مختلفی مانند حفظ قرآن، سرود، پژوهش، احکام، اسکیت و داستان نویسی فعالیت داشته و توانسته است در این رشته‌ها موفق به کسب مقام شود. گفت و گوی ما با امیرعلی را دنبال کنید.



رشد در همه‌ی زمینه‌ها

همیشه از کلاس اول سعی کرده‌ام هم درس‌هایم را به خوبی بخوانم و هم در برنامه‌ها و مسابقات مختلفی که در مدرسه برگزار می‌شد شرکت کنم، زیرا به نظر من انسانی موفق است که بتواند در زمینه‌های مختلف رشد کند.

به این ترتیب اولین موفقیت‌م را کلاس اول در مدرسه و در مسابقات قرآنی و فرهنگی به دست آوردم. پس از آن در سال ۱۴۰۱ در گروه سرود مدرسه، توانستیم رتبه‌ی اول مسابقه سرود فرهنگی هنری فردا در سطح ناحیه را کسب کنیم. همان سال لوح تقدیر فعالیت برتر در هفته‌ی پژوهش و همچنین عنوان فعال برتر در جلسات انس با قرآن و پویش «۳۰ شب با قرآن» در آموزشگاه را کسب کردم، سال ۱۴۰۲ در مسابقات اسکیت آلپاین در سطح باشگاهی مقام سوم را به دست آوردم. سال ۱۴۰۳ در مسابقات اسکیت کراس در سطح باشگاهی مقام اول و در مشهد مقام سوم را کسب کردم. همان سال رتبه‌ی دوم ناحیه در رشته‌ی احکام را هم به دست آوردم. سال ۱۴۰۴ در رویداد «شب علم» در سطح آموزشگاه به عنوان پژوهشگر برتر، لوح تقدیر گرفتم و سال ۱۴۰۵ نیز در رشته‌ی داستان نویسی جشنواره‌ی فرهنگی هنری «فردا» در ناحیه مقام سوم را کسب کردم و آخرین موفقیت‌م هم قبولی در آزمون مدارس استعدادهای درخشان است.

پس از هر موفقیت خیلی خوشحال می‌شوم و خدا را خیلی شکر می‌کنم. هرکسی هم که مطلبی را به من یاد داده است در موفقیت‌م مؤثر می‌دانم. قطعاً یکی از دلایل مهم و اصلی موفقیت‌م، پشتیبانی‌های همیشگی مادر و پدرم است که از همگی ممنونم.



ماجرای نویسندگی

داستان نویسی را از کلاس سوم شروع کردم، ابتدا هرچه را به ذهنم می آمد می نوشتم، اما از پایه ی پنجم تصمیم گرفتم سرگذشت انسان های موفقی را که در شهرمان هستند با این دیدگاه که می تواند بهترین تأثیر را در زندگی مان بگذارد به صورت داستان بنویسم. ابتدا داستان زندگی شهید سعید رضا عماد رانوشتم و در پایه ی ششم هم با تحقیقاتی که درباره ی زندگی شهید فرج... شوشتری انجام دادم، داستان کوتاهی از زندگی ایشان را نوشتم.

علائق مختلف من

به رشته های ورزشی فوتبال، پینگ پنگ و اسکیت و همچنین درس خواندن علاقه مندم و سعی می کنم برنامه ریزی هفتگی و روزانه داشته باشم. پارسال سعی می کردم در آزمون های جامعی که در مدرسه برگزار می شد رتبه ی برتر را کسب کنم. در لیگ علمی مدرسه، گروه ماتوناست مقام اول را به دست آورد. به رشته ی ریاضی علاقه زیادی دارم و می خواهم در همین رشته ادامه تحصیل دهم، حل مسئله های ریاضی برایم بسیار لذت بخش است. خیلی دوست دارم در آینده فرد موفقی برای کشورم باشم و بتوانم عامل پیشرفت و آبادانی ایران شوم. به نظرم با تلاش و پشتکار می توانیم به همه ی اهدافمان دست پیدا کنیم. از دوستانم می خواهم هیچ وقت ناامید نشوند که سخت ترین کارها با تلاش و برنامه ریزی امکان پذیر است.

یک تابستان هیجان انگیز

تابستان امسال از همه ی سال ها برایم هیجان انگیزتر بود. زیرا از ۲۹ خرداد که آزمون سمپاد برگزار شد، منتظر اعلام نتایج بودم تا وقتی که با قبولی، هیجانم به خوشحالی تبدیل شد. در این بین به کلاس شنا و زبان رفتم، کتاب هایی درباره ی نجوم مطالعه کردم و در بعضی کلاس های علمی هم شرکت کردم و مسافرت رفتیم.

امسال به دلیل اینکه وارد مدرسه ی تیزهوشان شده ام، باید خوب درس بخوانم تا بتوانم به اهدافی که می خواهم برسم، اما در کنار درس خواندن فعالیت های ورزشی، قرآنی و داستان نویسی ام را هم ادامه خواهم داد.

عشق به قرآن

از پیش دبستانی بیشتر سوره های جزء ۳۰ را حفظ کردم. از کلاس اول تا ششم ابتدایی هم در کلاس های «محل انس با قرآن» که در مدرسه برگزار می شد شرکت می کردم، زیرا معتقدم انسانی موفق می شود که همیشه دستورات خدا، قرآن و اهل بیت (ع) را سرلوحه کارهایش قرار دهد.

در مجموع به خواندن قرآن خیلی علاقه دارم و سعی می کنم روزی چند آیه قرآن بخوانم، اما در رشته های قرآنی به رشته ی احکام و تحلیل داستان های قرآنی علاقه ی بیشتری دارم. در شروع هر کاری هم «به نام خدا» می گویم و از خداوند می خواهم در کارها کمک کند، زیرا یاد خدا به من آرامش زیادی می دهد.

دانستنی‌های جالب دنیای اطراف ما

چرا حباب صابون رنگین کمانی دیده می‌شود؟



سلام دوستان کوچولو. دنیای اطراف ما پر از راز و رمزهای جالبی است که همیشه برای ما سؤالاتی را ایجاد می‌کند. امروز می‌خواهیم به یکی از سؤالات شما پاسخ بدهیم. حتماً می‌پرسید چه سؤالی؟ خوب با ما همراه باشید. بچه‌ها حتماً شما هم با کف صابون، زیاد حباب درست کرده‌اید؛ وقتی حباب‌ها توی هوا شناور می‌شوند، رنگشان مثل رنگین کمان می‌شود، درست است؟ به نظرتان چرا این اتفاق می‌افتد؟ این همه رنگ از کجا می‌آیند؟ مگر ما فقط آب و صابون استفاده نکرده‌ایم؟ بیایید با هم دلیلش را بدانیم.



حباب فقط هوا نیست

وقتی به یک حباب نگاه می‌کنیم، ممکن است فکر کنیم یک توپ کوچک پر از هواست، اما دور تا دور حباب، یک لایه‌ی خیلی، خیلی نازک از آب و صابون قرار گرفته است. این لایه آن قدر نازک است که ما نمی‌توانیم آن را به راحتی ببینیم، اما همین لایه‌ی کوچک می‌تواند با نور خورشید کار عجیبی بکند.

نور خورشید

فقط سفید نیست!

نور خورشید به چشم ما سفید است اما از رنگ‌های مختلفی ساخته شده است؛ مثل قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی و بنفش. ما معمولاً همه‌ی این رنگ‌ها را جدا از هم نمی‌بینیم، اما وقتی نور به حباب می‌رسد، اتفاق جالبی می‌افتد.





نور با حباب ترکیب می شود

وقتی نور خورشید به حباب می رسد، بخشی از نور از لایه حباب بازتاب می شود، یعنی برمی گردد. بخش دیگر آن وارد لایه ی نازک آب و صابون می شود و آن هم برمی گردد. این نورها در اطراف حباب روی هم اثر می گذارند و باعث می شوند بعضی رنگ ها بیشتر و بعضی رنگ ها کمتر دیده شوند. برای همین، حباب را با رنگ های مختلف می بینیم.

چرا رنگ ها تغییر می کنند؟

شاید متوجه شده باشید که رنگ های روی حباب همیشه یک شکل نیستند. گاهی یک قسمت حباب قرمز می شود و چند لحظه بعد، به رنگ دیگری تغییر می کند. دلیلش این است که وقتی حباب حرکت می کند، آب و صابون لایه ی اطرافش هم جابه جا می شوند و باعث می شود این لایه ضخیم تر یا نازک تر شود. به خاطر همین، نور به شکل های متفاوتی از حباب برمی گردد و رنگ هایی که می بینیم هم تغییر می کنند.

حالا خودت امتحان کن!

دفعه ی بعد که حباب درست کردی، دقیق نگاه کن! حباب را نزدیک نور نگه دار و بین چه رنگ هایی روی آن ظاهر می شوند. آیا همه ی رنگ ها را می بینی؟ چه رنگ هایی را اول می بینی؟ رنگ حباب های کوچک با بزرگ چه فرقی می کند؟

چرا حباب ها یک دفعه

می ترکند؟

حباب نمی تواند برای همیشه توی هوا شناور بماند. لایه ی اطراف آن نازک است و آب آن کم کم بخار می شود و حباب نازک تر و نازک تر می شود؛ تا اینکه دیگر نمی تواند خودش را نگه دارد و یک دفعه می ترکد و رنگین کمان هم از بین می رود! شاید حباب فقط چند ثانیه جلوی چشم های ما باشد، اما در همان چند ثانیه، یک اتفاق خیلی جالب و شگفت انگیز توی هوا می افتد!



هر شهری برای خودش جاهای دیدنی و سرگرم کننده دارد. یکی از این مکان های سرگرمی ساز و خوب که عمومی است سینماست. امروز یک روز هیجان انگیز برای پروانه است! او قرار است برای اولین بار با مامان، پیمان و دخترخاله اش، فاطمه، به سینما برود. پروانه از صبح خیلی منتظر است که به سینما برود، اما بچه ها سینما فقط فیلم دیدن نیست. آنجا هم مثل هر جای دیگری، باید بعضی چیزها را رعایت کنیم. به نظر شما در سینما چه کارهایی را باید انجام بدهیم و چه کارهایی را نباید انجام دهیم؟

دانستنی های ورود به سینما

آرام! فیلم را ببین





۱۸ شهریور ۱۴۰۵
شماره ۲۹۸



۶

باشه!

۷

واای! نگاه!
شروع شد!

۸

پروانه جون،
الان باید ساکت بشینیم.
فیلم شروع شده.



۱۱

دخترم، این
فیلم برای بچه ها نیست.
اگه فیلمی مناسب سن
شما بود باشه میایم.



۱۰

بچه ها، زباله هاتون
رو بردارین و بریزین توی سطل
زباله. چیزی رو هم
جاندارین.

۱۱

باشه
مامان جون!

۱۲

بچه ها، صبر کنین
یک کم خلوت بشه،
بعد میریم.



۱۳

آخ جوووون!
من خیلی فیلم کودک
دوست دارم!



۱۵

سینما خیلی
خوبه مامان جون!
بازم میایم؟

۱۶

هر وقت فیلمی
خوب و مناسب بچه ها
باشه، حتما میایم.



تابستان در تورطاها

تابستان است و فصل رسیدن به آرزوهای فراموش شده. بچه‌های عزیز حتماً شما هم با این جمله موافقید که هر کدام از ما تابستان را آن طوری که دوست داریم می‌بینیم. یکی آن را دریایی می‌بیند که پر از ماهی‌های رنگارنگ و صدف‌های زیباست، تا می‌تواند به موج‌های زیبای دریا و ساحل نگاه می‌کند. یک نفر دیگر، تابستان را باغی بزرگ می‌بیند که می‌تواند از میوه‌های خوش مزه‌اش استفاده کند. یکی هم پیدا می‌شود که تابستان را دشتی پر از گل و سبزه می‌بیند که می‌تواند از تماشای این همه زیبایی آفرینش خدالذت ببرد. به هر حال تابستان را هر طور که ببینیم، دست‌های خود را برای تابستان مهربان می‌کشاییم با همه‌ی روزهای بلند و فرصت‌های طلایی و باارزشی که به ما می‌بخشد.



اسم این پسر خوب و زبرورنگ طاها روحی است. طاها کلاس پنجم است و آرزو دارد پزشک شود.



فکر نکنید چون تابستان است، او فقط بازی و تفریح می‌کند. نه، طاها روزهای هفته را تقسیم‌بندی کرده و با برنامه‌ریزی پیش می‌رود تا هیچ کدام از علاقه‌مندی‌هایش را جا نیندازد. او به کلاس آموزش زبان می‌رود و الان هم دارد کتاب‌های زبان انگلیسی‌اش را مرور می‌کند.



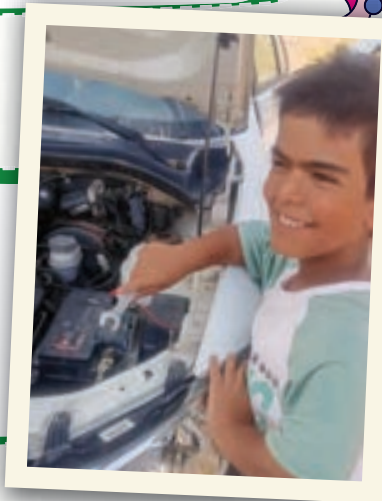
خانواده، امن ترین و بهترین جا برای زندگی است. طاهّا خانواده دوست است و برای کمک به اعضای خانواده اش با اجازه و اطلاع مادرش از فروشگاه نزدیک خانه شان خریدهای کوچک را انجام می دهد. او با دوچرخه اش به خرید می رود و دوست دارد در آینده یک مینی موتور داشته باشد.



مگر می شود تابستان باشد و یک فوتبال دوست به این ورزش فکر نکند و بی خیال فوتبال شود. طاهّا یک روز در هفته به کلاس فوتبال می رود.



کارهای فنی برای او خیلی جذاب است. او از همین تابستان کنار بابا بعضی از کارهای مکانیکی را یاد گرفته که در آینده بتواند وقتی ماشینش خراب شد، آن را درست کند.



طاهّا عاشق نقاشی کشیدن است. از همین الان هم دارد وسایل مدرسه اش را آماده می کند و از اینکه دو هفته ی دیگر به مدرسه می رود و می تواند دوباره دوستان و معلم هایش را ببیند، خیلی خوشحال است.



باتشکر از مامان طاهّا

